

## کمال‌گرایی کیفری

محسن برهانی<sup>۱</sup>، بشری محمدی فرد<sup>۲\*</sup>

۱. استادیار گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه تهران
۲. دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه تهران  
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۲ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۳/۲۳)

### چکیده

«کمال‌گرایان»، در نقطه مقابل ایده «بی‌طرفی و تکثرگرایی اخلاقی»، ترویج زندگی مطلوب را حق و تکلیفی بر عهده حکومت‌ها می‌دانند که با استخدام ابزار قهری و غیر قهری از سوی حاکمیت صورت می‌پذیرد. در اندیشه کمال‌گرایی کیفری اعمال مجازات و اقدام قهری، از جمله ابزار مهم حکومت در بسط فضائل است. پرسش اصلی در پژوهش حاضر آن است که هرگاه رویکرد کمال‌گرایی کیفری نزد حاکمیت دارای اولویت باشد و به آن تمسک نماید، هدف از استعمال اصل محدودکننده آزادی نسبت به شهروندان چیست؟ نتیجه حاصل از این مقاله عبارت از این است که هدف از توسل به ابزار مجازات، با قصد و در راستای تکامل شخصیت و حفظ ارزش‌های اخلاقی متعارف و تعالی امیال شهروندانی است که مشمول حقوق کیفری هستند. به باور کمال‌گرایان کیفری، شهروندان را نمی‌توان به اعتبار خواست انفرادی‌شان تنها گذاشت؛ چراکه افراد الزاماً بهترین قاضی در زندگی خود در تشخیص صواب از ناصواب نیستند. در نتیجه، همان‌گونه که حکومت در خصوص مسائلی چون نظم، امنیت، بهداشت و برقراری عدالت و حمایت از حقوق افراد، مردمانش را یاری می‌کند، برای تحقق زندگی مطلوب نیز باید یاری‌گر آنان باشد. در این مقاله که مبتنی بر روش تحلیلی توصیفی است، تلاش شده است تا از یک‌سو، این نظریه در حوزه حقوق کیفری و اخلاق تحلیل شده و از سوی دیگر، ابزارهای حاکمیت سیاسی در برقراری رویکرد کمال‌گرایانه در جامعه نقد و بررسی شود.

### کلید واژگان

فضیلت، حاکمیت، کمال‌گرایی، لیبرالیسم، حقوق کیفری

## مقدمه

کمال‌گرایی (Perfectionism) واژه‌ای است که در دامنه قلمروهای علوم متفاوتی مانند فلسفه، اخلاق، سیاست، حقوق و روان‌شناسی مورد‌عنایت قرار گرفته است. واژه کمال‌گرایی در دائره‌المعارف فلسفه، چنین تعریف شده است که در زبان انگلیسی روزمره اصطلاح «کمال‌گرایی» دلالت دارد بر تأکید نسبت به بالاترین استانداردهای ارزیابی و از خودگذشتگی قابل تحسین نسبت به تحقق امر متعالی (Hurka, 1993, p. 22). در اصطلاح فلسفی نیز، کمال‌گرایی یکی از نظریات برجسته اخلاقی و سیاسی سنت غرب است که به‌طور کامل یا حداقل بخشی از آن در زمره تئوری «ارسطو» است. به‌موجب کلیات این اندیشه، کمال‌گرایی، یک نظریه اخلاقی غایت‌شناختی است که در ابتدا برخی حالات آدمی را به‌عنوان حالاتی که ذاتاً خیر و فضیلت هستند، توصیف می‌کند و اقدام صحیح را در هر حوزه، اقدامی می‌داند که منتج به چنین احوال خوبی برای انسان شود. به‌طور مثال کمال‌گرایان می‌گویند: دانش، تحقق اهداف دشوار، تقوا و قدردانی از زیبایی، جدای از هرگونه لذت و خرسندی که برای انسان به همراه داشته یا نداشته باشد، خوب هستند. به نظر می‌رسد کمال‌گرایی بر جرم‌انگاری و اهداف مجازات‌تأثیرگذار بوده و اندیشه‌ای در جهت توجیه مداخله کیفری دولت، در راستای تحمیل فضائل و کسب کمالات اخلاقی از سوی شهروندان، می‌باشد. در مقابل گفته شده است که کمال‌گرایان می‌خواهند شهروندان را به اقداماتی که آن‌ها را متعالی تصور می‌کنند، اجبار نمایند (جوادی، ۱۳۸۴، ص ۹۷) و کمال‌گرایی را حاوی نوعی خودمحوری دانسته که بیشترین توجه را به استكمال و رشد فضایل فرد دارد.

## الف) مبانی فلسفی نظریه

ایده کمال‌گرایی به‌موجب بنیان‌های فلسفی و حقوقی خود، به این فرض کلی متعهد است که مقامات سیاسی باید نقش فعالی در ایجاد و حفظ شرایط اجتماعی داشته باشند که به بهترین شکل اتباعشان را قادر سازد، زندگی‌های ارزشمند و متعالی را بگذرانند؛ لذا هیئت حاکمه هنگامی که پیش‌نویس قوانین را تهیه می‌کند، اختیار دارد انتخاب آنچه را که در زندگی مردمانش، مطلوب، کمال و بالارزش می‌باشد، و نیز طرد آنچه قبیح و مایه انحطاط است را لحاظ کند (Waldron, 1988-89, p. 1102). شایان‌ذکر است، از آنجاکه نظام بین‌الملل حقوق بشر و به‌ویژه اسناد حقوق بشری مهمی چون اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، حمایت از «اخلاق حسنه» را یکی از عوامل موجه برای تحدید حقوق و آزادی‌های افراد از سوی حکومت‌ها دانسته‌اند، از این رو این نظام و اسناد مذکور، در مجموع کمال‌گرایی حکومت‌ها را در چارچوب مقرر، مجاز و مباح دانسته‌اند. به‌طور منطقی نیز خردمندانه است، حکومتی که تلاش می‌کند تا شهروندان را برای گذران یک زندگی ارزشمند

قادر سازد و نظامی که برداشته‌های خیر و حرکت به سوی کمال را مبنای نظام قانون‌گذاری خود قرار می‌دهد، مطلوب‌تر از حکومتی است که در اهتمام به این کار قصور می‌ورزد (رفیعی، ۱۳۹۰، ص ۶۹-۷۰). اما بحث و مناقشه در معنای «خیر» و «کمال انسان» و نوع نگاه نظام سیاسی به این امر و ابزاری که جهت اجرایی نمودن و بسط فضیلت به کار گرفته می‌شود، نهفته است؛ چراکه حکومت طیف ابزارهای متنوع قهری و غیر قهری را در اختیار دارد. مقصود از ابزار قهری، تهدید به تحمیل مجازات قانونی در خصوص افرادی است که نسبت به امرونی قانونگذار در اجرای فضائل اخلاقی، تمکین ننموده‌اند. اعمال مجازات حبس، مصادره آلات جرم و بستن مکان‌های وقوع جرم از جمله این ابزارهاست (هارت، ۱۳۸۹، ص ۹۰). در مقابل توسعه آموزش و تعلیم رایگان، اطلاع‌رسانی همگانی، تقویت زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه در مسیر بسط کمالات اخلاقی، از جمله اقدامات و ابزارهای غیر قهری برشمرده می‌شوند.

در ادامه بحث باید دانست که معنای «کمال» نزد دو دیدگاه لیبرالیسم و کمال‌گرایان متفاوت است. ریشه تمایز مفهوم کمال در منظر لیبرال‌ها و کمال‌گرایان، درون‌فردگرایی فلسفه لیبرالی نهفته است. در این سطور، مراد از اندیشه لیبرالی و کمال مبتنی بر آن، این است که فلسفه لیبرالی به صیانت از منافع در «سطح فردی» معتقد می‌باشد؛ یعنی ملاحظه نفع اشخاص در مقام راهبری و «هدایت زندگی خود آئین» ایشان. لذا، تأکید می‌کند که انسان‌ها باید جدا از تاریخ، جوامع، سنت‌ها و عقاید، زندگی خودشان را راهبری کنند؛ و وظیفه نخستین دولت، سعی در برقراری عدالت است (Ackerman, 1980, p. 126). عدالت، در نگرش لیبرالی به معنی صیانت از حقوق و توانایی افراد برای هدایت زندگی خودمختارانه و تأمین حقوق است. این دو مسئله اهمیت مبنایی‌تری دارند تا «ارتقاء هرگونه تصویری خاص از آن چیزی که برای انسان‌ها به‌طور اخلاقی ارزشمند» است. تنها اگر خواسته انسان‌ها برای طلب خیر از نظر خود آن‌ها با قوانین عادلانه برآورده می‌شود؛ آنگاه، دولت می‌تواند در حمایت از خیر افراد دخالت کند؛ در غیر این صورت، دخالت دولت، در حکم نقض احترام به «خودآئینی» (Autonomy) خواهد بود.<sup>۱</sup> در حقیقت در رویکرد لیبرال، بی‌طرفی حکومت نسبت به زندگی مطلوب، بر اساس تفکیک میان خیر (امر خوب) (Good) و حق (امر درست) (Right) بنا شده است. مقصود از خیر آن دسته از اهداف و افعال انسانی است که ارزش خواستن و کسب شدن دارند و می‌توانند نهایی برای حیات انسانی باشند؛ دین، اخلاق، علم‌آموزی و زیبایی‌شناختی از جمله این مقولات‌اند (رفیعی، همان، ص ۳). گفتنی است گزاره‌های ناظر به خیر، آنچه را که به لحاظ ماهوی و اخلاقی ارزشمندند، یعنی غایات، اعمال و روابط خوب انسانی را مشخص می‌کنند.

۱. خودآئینی فردی (حاکمیت فرد، خویش‌فرمانی، حاکمیت فردی یا خودمختاری فردی) مفهوم مالکیت فرد بر خود است که به صورت حق اخلاقی و طبیعی یک فرد برای داشتن یکپارچگی بدنی و کنترل‌کننده‌ی انحصاری بدن و زندگی خویش، ابراز می‌شود.

گزاره‌های راجع به حق، یک طرح واحد و متلائم از زندگی را شکل نمی‌دهند، بلکه در عوض ادعاهایی هنجاری هستند که تعامل کثیری از فاعلان (عاملان دارای برداشت‌های مختلف از خیر) را سامان می‌دهند (راسخ، ۱۳۸۹، ص ۱۱۴).

بنابراین، کمال‌گرایان، ادعای اولویت حق بر خیر را رد می‌کنند. به نظر ایشان، آراء و نظرات سیاسی قابل دفاع، توصیه می‌کنند که دولت را «باید چنان سامان‌دهی کرد» که به شهروندان کمک کند تا زندگی خوبی را بگذرانند و بدین نحو، دولت همه‌جا این خیرات را در مرکز چارچوب تصمیم‌سازی‌اش مورد توجه قرار دهد (Kymlicka, 1989, p. 21-23). این در حالی است که در روایت فردگرا و بی‌طرفانه‌ی لیبرال‌ها، برخلاف کمال‌گرایان، بر «اولویت حق» تأکید می‌شود و به این باور اعتقاد دارند که دولت باید به شأن برابر اشخاص در برداشت آن‌ها از خیر احترام بگذارد.

در ادامه، پاسخ کمال‌گرایان این است که حق‌ها باید بر ارزش‌ها یا ترجیحاتی متکی باشند که در هر جامعه معین هستند. مسئله این است که نمی‌توان حق‌ها را، «بدون پیش‌فرض گرفتن برداشت خاصی از خیر»، تعریف و توجیه کرد؛ چه اینکه عدالت، که مورد ادعای لیبرالیسم فردگرا و بی‌طرف می‌باشد، به خیر مرتبط است و نمی‌تواند مستقل از آن هویتی داشته باشد؛ یعنی، از لحاظ فلسفی، تأملات افراد درباره عدالت، نمی‌تواند به نحوی معقول از تأملات آن‌ها درباره ماهیت زندگی مطلوب (Conceptions of Good Life) و غایات عالی انسانی جدا باشد. از لحاظ سیاسی نیز، داورهای ما درباره حق (Right) و عدالت، نمی‌تواند، بدون ارجاع به برداشتی از خیر (Good) پیش رود (Sandel, 1998, p. 186). در کل، سنت لیبرالی، حامی و مؤید مجموعه جریان کمال‌گرایان و سنت فضیلت‌گرایی نیست و غالباً اندیشه لیبرالیسم، بی‌طرف‌گرایان و خط فکری لائسیسم و سکولاریسم، نقطه مقابل نظریه کمال‌گرایی و از منتقدان این ایده بوده‌اند؛ اندیشه‌ای که بقای ارزش‌های اخلاقی و بسط فضیلت و اعمال متعالی را در اجتماع، در گرو «حمایت و پشتیبانی حکومت» با استفاده از ابزارهای متنوع غیر قهری و قهری‌ای که در دسترس دارد، از جمله پیش‌بینی و وضع قوانین و مقررات کیفری، می‌داند. در ادامه با «کمال‌گرایی کیفری به‌مثابه تکلیفی برای حاکمیت» و نیز «جایگاه ارزش‌های اخلاقی» نزد دولت کمال‌گرا آشنا می‌شویم.

### ۱. کمال‌گرایی کیفری به‌مثابه تکلیفی برای حاکمیت

اصلی‌ترین مبنای دولت کمال‌گرا این است که حکومت همان‌گونه که در قبال تأمین امنیت، نظم، بهداشت و سلامت جسمانی مردمانش، تکلیف و مسئولیت دارد، در مقوله نهادینه‌سازی اخلاق، دین، هنر و کمالات انسانی نیز باید متعهد و در برابر شهروندان پاسخ‌گو باشد (رفیعی، ۱۳۹۰، ص ۲). دولت‌هایی که به‌موجب ساختار سیاسی و حقوق اساسی خود نسبت به حوزه دین و اخلاق، «بی‌طرف» نبوده و از خود انتظار دارند که در اقدامات و سیاست‌های خود، بسط ارزش‌های متعالی را نیز لحاظ

نمایند، در این دسته‌اند. بدین ترتیب، دولت کمال‌گرا برخلاف دولت‌های بی‌طرف و لیبرال، صرفاً به دنبال رفع مانع از مسیر لذت‌جویی و جلب منفعت اشخاص نمی‌باشد، بلکه به‌سان طبیعی می‌ماند که برای درمان مرض و تقویت سلامت و بهبودی بیمار، تسلیم وی نمی‌گردد؛ و هرچند به کام مریض تلخ و ناخوشایند بیاید، سعی در رفع مرض می‌کند (ملکیان، ۱۳۷۹، ص ۵۱)؛ لذا هنگامی که معتقد باشیم، دولت باید به‌عنوان مربی اخلاقی مردم ایفای نقش کند، اجازه دارد برخی از شیوه‌های زندگی را بر شهروندانش تحمیل کند و برخی دیگر را ممنوع سازد، امور ممدوح اخلاقی را الزام و امور مذموم اخلاقی را به ابزارهای مختلفی که در دسترس دارد، ممنوع کند (ساندل، ۱۳۷۴، ص ۱۴). در باور کمال‌گرایان، الزام و تکلیف به کسب فضائل انسانی، تحدید خود آئینی فرد<sup>۱</sup> (Personal Autonomy)، پرهیز از بی‌طرف بودن (Neutrality) دولت در قبال زندگی اخلاقی شهروندان (همپتن، ۱۳۸۵، ص ۳۰۸)، همچنین پرهیز از فردگرایی مورد تأکید است؛ و بر این اعتقادند که دولت باید در تقویت زندگی سعادت‌مندان شهروندان و ترویج رویه‌های مطلوب اخلاقی و ترغیب شهروندان به داشتن زندگی ارزشمند، نقشی فعال داشته باشد. بنابراین، اندیشه لائسیسم، لیبرالیسم و سکولاریسم که به‌موجب آن‌ها احترام به فردگرایی، خود آئینی انسان، پای بندی به تکرار اخلاقی و لزوم بی‌طرفی دولت در مقوله اجرای ارزش‌های اخلاقی، مورد حمایت و تأکید است، در تعارض با اندیشه کمال‌گرایی است.

رز (Joseph Raz) که نماینده برجسته‌ای برای کمال‌گرایی در جامعه لیبرال دنیای معاصر است، نقش دولت را به تمهید و تأمین زمین‌بازی برای بازی کنان محدود نمی‌داند تا بازیگران به‌دلخواه خود در آن بازی کنند (Alldrige and Brants, 2001, p.43). از منظر او دولت در انتخاب نوع بازی نیز باید ایفای نقش کند و از قضاوت درباره کیفیت اخلاقی زندگی افراد معاف نیست و نباید تصور کند که انتخاب آزادانه افراد، همیشه انتخابی خوب و ملازم «خوب اخلاقی» است. دولت می‌تواند و باید، با استفاده از اهرم‌هایی چون تعیین جریمه محدود مالی، پرداخت یارانه به انواع معینی از امور ارزشمند همچون هنر، یا اخذ مالیات از امور بی‌ارزش همچون قمار، در تقویت زندگی خوب شهروندانش بکوشد. کمال‌گرایان در مسائلی چون همجنس‌گرایی و ازدواج با همجنس، به‌سان لیبرال‌های بی‌طرف نمی‌اندیشند. آن‌ها دولت را مجاز می‌دانند در صورتی که رفتار جنسی نرمال و معمول میان اشخاص را ارزشمندتر می‌دانند، و به عبارتی اگر ازدواج غیر همجنس‌گرایانه را بهتر می‌شمرد، در تقویت و ترویج آن بکوشد. در مقابل، نظام کیفی مجاز است ازدواج با همجنس را منع کند و مردم را از آن بازدارد (سویفت، ۱۳۸۵، ص ۲۴۳-۲۴۰). رز می‌گوید، حمایت از شکل‌های ارزشمند زندگی، مسئله‌ای اجتماعی است و نه شخصی. مثلاً تک‌همسری که تنها شکل ارزشمند ازدواج انگاشته می‌شود، نمی‌تواند تنها توسط یک فرد نهادینه شود؛ بلکه این ارزش، مستلزم یک فرهنگ است که آن را تأیید نماید و از طریق نهادهای رسمی و تشویق‌گرایش عمومی، از آن حمایت گردد.

آرمان‌های کمال‌گرایانه برای بقای خود نیازمند اقدام عمومی هستند. پشت کردن به کمال‌گرایی، در عمل تنها به یک بن‌بست سیاسی در حمایت از برداشتهای خیر منتهی نخواهد شد، بلکه این سهل‌انگاری بخت بقای بسیاری از جنبه‌های مثبت فرهنگ‌ها را تحلیل می‌برد (Raz, 1988-89, p. 162).

## ۲. کمال‌گرایی کیفری و جایگاه ارزش‌های اخلاقی

اشاره شد که کمال‌گرایان بهروزی و سعادت‌مندی افراد را در گرو دسترسی افراد به گزینه‌هایی می‌دانند که صرفاً شخصی و منتزع از زندگی و محیط شخصی فرد نباشد؛ بلکه استفاده از گزینه‌های ارزشمندی مانند التزام به فضائل، کسب هنر و ادبیات، دانش‌اندوزی و فراگیری مهارت، لذت بردن از هنر و نمایش، تشکیل خانواده، ایجاد روابط دوستانه و وارد شدن در بسیاری از فعالیت‌های اجتماعی و...، مستلزم «یک فرهنگ عمومی و مشترک است» تا آن فعالیت‌ها را ارزشمند و ممکن سازد (Raz, 1986, p. 309 - 311). از دیدگاه کمال‌گرایان، نیک بختی افراد اساساً به کسب موفقیت در اهداف فراگیر عمومی بستگی دارد؛ و این اهداف مشترک برساخت‌های اجتماعی (Social forms) مبتنی هستند و بر ابعاد مهم زندگی شهروندان سایه می‌افکنند. بدین ترتیب، خیرات عینی و مستقل از تمنا و میل شخصی و درونی افراد که مورد تأیید وجدان جمعی است، وجود دارد و اقتدار سیاسی مکلف است تا آن‌ها را برآورده کند. ایشان مدعی‌اند که اولین فضیلت نهادهای سیاسی، ارتقاء و حمایت از زندگی نیک برای شهروندان است؛ در این میان تضمین عدالت در میان مردم فقط به‌عنوان بخشی از یک مجموعه کلی، و نه به‌عنوان مؤلفه اصلی است. در این صورت، هر تعریف و مؤلفه‌ای که از زندگی نیک ارائه شود، دولت باید قدرت خود را در راستای آن و برای ارتقاء امر خیر مبذول داشته و مانع از جولان عوامل ویران‌گر باشد (حیدری، همان، ص ۶۸).

در همین راستا شایان‌ذکر است، پس از انتشار گزارش کمیته ولفندن، پاتریک دولین (Patrick Devlin) به‌عنوان منتقد اعلام داشت که هر جامعه‌ای ضوابط اخلاقی خاص خود را دارد و حفظ این ضوابط اخلاقی، برای سلامت جامعه امری ضروری است؛ زیرا جامعه با «عقاید مشترک» در خصوص درست و نادرست، انسجام یافته است. این عقاید مشترک همان چیزی است که «ضوابط اخلاقی» جامعه را تشکیل می‌دهد و به زندگی افراد در جامعه، ساختار و جهت می‌بخشد. نقض ضوابط اخلاقی، تضعیف ضوابط را در پی دارد و تضعیف این ضوابط به تضعیف جامعه منجر خواهد شد. ممکن است هیچ فردی به‌صورت خاص قربانی رفتار غیراخلاقی نباشد، ولی این دلیل نخواهد بود که هیچ‌کس زیانی هم بر جامعه وارد نشده است؛ بلکه زیان وارده، پراکنده بوده و حقیقت وجود آن، کمتر از زیان حاصل از اعمالی نیست که «قربانی خاص» دارد. جامعه حق دارد از ضوابط اخلاقی خود حفاظت کند و این حفاظت در واقع نوعی دفاع مشروع است؛ زیرا غفلت جامعه در حفظ ضوابط اخلاقی خود، در حکم گردن نهادن به زیانی است که می‌تواند به فروپاشی جامعه از درون

منجر شود؛ چراکه از نظر وی، ضوابط اخلاقی در جامعه مانند سیمان موجود در ساختمان است و تضعیف این ضوابط امکان فروپاشی را در پی دارد (Devlin, 1965, p.13). در مقابل دولین، هارت (Hart) یکی از تأثیرگذارترین اندیشمندان فلسفه حقوق در قرن بیستم، با نقد آرای دولین به دفاع از گزارش ولفندن و لزوم احترام به رویکرد جان استوارت میل (John Stuart Mill)، در حمایت از پایبندی به اصل ضرر، پرداخت. البته، به‌رغم پذیرش و تأکید بر اصل ضرر از سوی هارت، وی پدرسالاری را هم موردقبول قرار داد و اظهار داشت که جامعه حق دارد اعضایش را از آسیب رساندن به خودشان بازدارد؛ اما حق ندارد آنان را به همراهی با معیارهای اخلاقی جمعی وادار کند (برهانی، ۱۳۸۸، ص ۱۶۸). به نظر وی مرز دقیق حقوق جزا، آسیب محسوس به خود یا دیگران است، درحالی‌که از نظر میل این مرز تنها «آسیب به دیگران» می‌باشد. همچنین هارت تأکید دارد که با نظر جان استوارت میل، از منظر مخالفت با الزام قانونی اخلاق موافق است. به عقیده میل، به‌عنوان اندیشمندی لیبرال، تنها توجیه‌کننده دخالت کیفی دولت جلوگیری از ایراد ضرر به دیگران است؛ و خیر و صلاح آدمی - خواه مادی و خواه اخلاقی و معنوی - دلیلی قانع‌کننده، برای دخالت به حساب آورده نمی‌شود (محمودی، ۱۳۸۳، ص ۷۹۶).

درواقع از منظر لیبرالیسم، افزایش شادکامی یک فرد خاص، دفاع از صلح جهانی، سرسپردگی به آموزه‌های دینی، ستودن شکوه و عظمت زیبایی یک اثر هنری و امثالهم، ممکن است مصادیقی برای فضائل، نسبت به یک شخص یا گروه خاصی باشند، اما چنین معیار و حدودی را نمی‌توان «مستقل از داوری انسان‌های وابسته و دلبسته به این مطلوب‌ها» مشخص کرد و کشف سروسامان و اولویت‌های میان این ارزش‌ها، به‌سادگی میسر نیست (امیری صفت، همان). همچنین، نکاتی را در خصوص معنای فضیلت و کمال انسانی که در مباحث مدنظرند را اجمالاً مورد اشاره قرار می‌دهیم (Fienberg, Ibid, p. 277 - 282). ۱. مقصود از کمال انسانی بعد زیستی انسان و حالات فیزیکی و صرفاً سلامت جسمی کامل فرد، نیز خصوصیات بدنی و قدرت عضلانی او مدنظر نمی‌باشد. ۲. توانایی‌ها و استعداد‌های شخصی که غالباً به‌واسطه توارث و عوامل فطری ممکن است در سرشت فرد به ودیعه گذاشته شده باشد، همچون: نجاری، نقاشی و مانند آن، در کمال‌گرایی مدنظر اندیشمندان معاصر، فضیلت و ارزش اخلاقی عمومی یا کمال علی‌حده‌ای تلقی نمی‌شود. ۳. خلق و خوی خاص و پسندیده‌ای که فرد در ارتباط خود نسبت به دیگران کسب می‌کند و مطلوب و مورد تأیید قضاوت عرفی باشد، (همچون نوع دوستی و امانت‌داری) را یک فضیلت و مصادق کمال می‌دانیم. ۴. شناخت هدف موردنظر در پس کمال‌گرایی کیفی حائز اهمیت است. به نظر می‌رسد تربیت بُعد اجتماعی شخصیت فرد است که در کمال‌گرایی خصوصیت دارد؛ و اخلاقیاتی چون ریاضت کشی، ساده زیستی و کم‌حرفی که مطلقاً فضائل شخصی تلقی می‌شوند، مطمح نظر نمی‌باشند.

### ب) تأثیر ایدئولوژی کمال‌گرایی بر حقوق کیفری

ایدئولوژی‌های سیاسی ضمن توضیح و تشریح واقعیات اجتماعی دربردارنده برنامه‌هایی، برای سازمان دادن به روابط اجتماعی و سیاسی به شکل مطلوب می‌باشند (مکنزی، ۱۳۸۵: ۹). به دیگر بیان، ایدئولوژی‌ها افزون بر پرداختن به روابط اجتماعی و سیاسی موجود، در اندیشه‌ی درانداختن طرحی نو و جایگزین کردن وضعیت مطلوب ناموجود، به جای وضعیت موجود نامطلوب، هستند. می‌توان گفت در این میان جرم‌انگاری، تابعی از سیاست کلان جنایی دولت (Criminal policy) است و بی‌گمان ایدئولوژی سیاسی تأثیری مستقیم بر آن خواهد داشت و سمت‌وسوی آن را مشخص خواهد کرد (مارتی، ۱۳۸۷، ص ۶۱). روشن است که در مقام تعیین جرائم، قدرت سیاسی و آزادی فردی رویاروی هم قرار می‌گیرند و تجریم هر عملی نهایتاً منجر به تحدید آزادی فردی و توسیع قلمرو کنترل حاکمیت می‌گردد. جرم‌انگاری به منزله فرآیند قانونی‌گزینش یک رفتار جهت مقابله کیفری با آن و متضمن تحدید آزادی فردی به وجه مجازات، یعنی شدیدترین نوع ضمانت اجرای حقوقی است. با توجه به تفکیک مفهومی از آزادی که توسط برخی به رسمیت شناخته می‌شود؛ یعنی مفهوم مثبت یا منفی آزادی، درزمینه حمایت کیفری از حقوق و آزادی‌های شهروندی جرم‌انگاری تهاجمی یا حداکثری و جرم‌انگاری تدافعی یا حداقلی پدیدار می‌شود. جرم‌انگاری در ذات خود محدودیت و ممنوعیت را به همراه دارد و نقض این ممنوعیت‌ها از سوی شهروندان، تحمیل کیفر بر خاطی را در پی خواهد داشت؛ که آن نیز خود، گونه‌ای دیگر از ایجاد محدودیت است. بنابراین، لازم است برای ایجاد این محدودیت‌ها که همگی آزادی را نشانه می‌روند، چارچوب مضیقی وجود داشته باشد (نوبهار، ۱۳۹۰، ص ۹۲).

حال در خصوص رویکرد کمال‌گرایی که قدمتی دیرین در اندیشه سیاسی دارد و توسط اندیشمندان شاخصی چون رالز در دنیای معاصر نیز تأیید گردیده است (Rawls, 1971, p. 25)، معنایی خاص و مضیق وجود دارد و آن هنگامی است که معتقد باشیم غایت نهایی زندگی باید هماهنگ با «فطرت و سرشت» آدمی بوده و ارزش‌های اخلاقی جامعه هم می‌بایست در پرتو آن غایت مطلوب تعریف و لازم‌الاجرا شوند. لذا حاکمیتی که مبتنی بر این برداشت از کمال‌گرایی باشد، اجازه دارد که با به کارگیری ابزارهای کیفری، جرم‌انگاری و اعمال مجازات برای رساندن شهروندان به کمالات اخلاقی اقدام کند. با این رویکرد همان‌طور حکومت‌ها در خصوص تأمین «امنیت، بهداشت، درمان و رفاه عمومی» شهروندان تکالیفی به عهده‌دارند، در مقوله تحقق زندگی مطلوب و مقولاتی چون «اخلاق، هنر، علم و کسب فضیلت» نیز مسئول می‌باشند و لازم است انتظارات شهروندان را پاسخ دهند (Fienberg, Ibid, p. 278 - 9). بنابراین، کمال‌گرایی علاوه بر رفتارهای حاوی ضرر، رفتارهایی که



موجب نقض ارزش‌های اخلاقی و رسیدن آسیب به شخصیت و منش و کمال اخلاقی اجتماع می‌شود، قابل جرم‌انگاری می‌داند.

حسب این نگرش، شخص حق ندارد به خود آسیب اخلاقی برساند و کمال و تعالی معنوی خویش را خدشه‌دار سازد و خیر و سعادت شخص بر حقوق او برتری داده می‌شود. کمال‌گرایان عقیده دارند، می‌توان و باید، از راه الزام کیفری شخص را به پابندی نسبت به ارزش‌های اخلاقی که موجب بهبود کمال معنوی وی می‌شود، وادار کرد و این ارزش‌ها و گسترش آن مقتضی برای جرم‌انگاری است؛ مسیری که درنهایت، نتیجه آن جرم‌انگاری ته‌اجمی خواهد بود (قمشی، ۱۳۹۱، ص ۱۳۹).

باید دانست این رویکرد با پرسش‌های متعددی روبروست؛ درواقع پرسش این است که آیا همان‌گونه که حکومت‌ها قاتلان و سارقان و متجاوزان را به جهت ایجاد ناامنی و ایجاد احساس رعب و وحشت مورد تعقیب و مجازات قرار می‌دهند، می‌توانند با مرتکبان رفتارهای غیراخلاقی، با فرض فقدان متضرر یا شاکی خصوصی، چنین رفتار کنند؟ آیا حکومت‌ها همان‌گونه که مواد مخدر را معدوم و مصادره می‌کنند، می‌توانند برخی کتب و نوشته‌ها و آثار ادبی و هنری را که نامناسب و غیراخلاقی تشخیص می‌دهند، محو و معدوم نمایند؟ در این رابطه *وال* بیان داشته که: «کمال‌گرایی به این فرض کلی متعهد است که مقامات سیاسی، باید نقش فعالی در ایجاد و حفظ شرایط اجتماعی مطلوب داشته باشند که به بهترین شکل اتباعشان را قادر سازد زندگی‌های ارزشمند و مفیدی را بگذرانند.» (Wall, 1998, p. 8). رابرت جرج نیز می‌گوید: «در اندیشه غربی برخلاف جریان غالب لیبرالی معاصر، راجع به این باور توافقی بنیادین و راسخ وجود داشته است که قانون مطلوب در یک نظام سیاسی صحیح، نه تنها در پی تحقق سلامت، امنیت و رفاه برای افراد جامعه است، بلکه درصدد کمک به آن‌ها جهت بافضیلت شدن و گذراندن زندگی‌های اخلاقی می‌باشد و این مطلوب را تکلیف خود می‌داند» (George, 1993, p. 19-20). آشکار است که به مدد قانونگذاری، ابزارهای متنوعی در دست حکومت قرار می‌گیرد، به‌طور مثال یکی از اهرم‌های شایع در دست دستگاه عدالت کیفری، وضع کیفرهای مالی و افزایش مالیات در رفتارهای روزمره شهروندان است. والدرون این مکانیسم را چنین توضیح می‌دهد که اگر شهروندی تمایل به انجام عملی برخلاف فضیلت داشته باشد، هزینه فرصت‌هایی برایش متصور است و فرد پس از برآورد این هزینه فرصت‌ها، در خصوص اقدام یا عدم اقدام تصمیم می‌گیرد. حال اگر به ورزش‌هایی چون شکار و بوکس مالیات تعلق گیرد، علاقه‌مندان به این فعالیت‌ها می‌بایست با این واقعیت کنار آیند که در صورت انجام این ورزش‌ها از قدرت مالی آنها کاسته خواهد شد و این در حالی است که برای انجام دیگر ورزش‌ها مشکلی ندارند و لذا فرد در انتخاب فعالیت‌های روزمره خود با چالش‌هایی این‌چنینی مواجه خواهد بود (Waldron, 1988-89, p.1147). بدین ترتیب، حاکمیت با ابزار قانون و با دشوار نمودن اهداف<sup>۱</sup> و

1. Target

انتخاب‌های در دسترس شهروندان، رغبت و استقبال نسبت به آن گزینه‌ها را کمرنگ و کنترل می‌کند. لذا به‌موجب قرائت کمال‌گرایان، بها دادن به آزادی برای تحقق انسانیت انسان و شکوفا شدن استعدادهای نهفته در ذات آدمی و بهره‌مندی از سعادت، کافی نیست و دولت را مجاز و بلکه، مکلف در حیطة آزادی‌های فردی می‌دانند و حوزه کنترل دولتی را موسع در نظر می‌گیرند و لذا راه به‌سوی مداخله قیّم مآبانه‌ی دولت هموار می‌شود<sup>۱</sup> (فرح‌بخش، ۱۳۹۲، ص ۲۴۰). دامن زدن و میدان دادن به این رویکرد، منجر به شکل‌گیری قدرت افراطی برای دولت خواهد شد و اختیار وسیعی برای حاکمان به همراه خواهد آورد؛ به همین جهت بود که لیبرالیست‌های کلاسیک به‌منظور حذف قدرت خودکامه و رفع امتیازهای ناموجه، بر عقب‌نشینی دولت در جامعه مدنی تأکید می‌کردند و بر آن بودند که فرد باید بدون هیچ‌گونه مانع خارجی، خصوصاً اجبارهای ناشی از حکومت، به جستجوی خیرات و غایات خود بپردازد و آن‌ها برگزیند (اکشل، ۱۳۸۵، ص ۵۲). لذا آشکار است که در مقام مقایسه، نظر اخیر بستر مداخله کیفری حداقلی و جرم‌انگاری تدافعی را هموار خواهد ساخت.

۱. در خصوص دیگر عواملی که خارج از دایره اخلاق و معنویت و فضیلت‌گرایی دستگاه قضایی، افراط در جرم‌انگاری را به دنبال خواند داشت، به‌طور خاص در کشورمان می‌توان مواردی چون: عدم توجه به اصل تناسب میان جرم‌انگاری و سرزنش عمومی و در نتیجه نبود تناسب میان جرم و مجازات؛ نبود یک مدل و تئوری هنجارین واقع‌گرا و مفهومی از جرم‌انگاری و روی آوردن به تقلید‌گرایی در جرم‌انگاری؛ سیاسی شدن نظام عدالت کیفری؛ تورم قوانین کیفری؛ استفاده‌ی تاکتیکی از ابزار کیفری و نبود استراتژی پاسخ و توسل به جرم‌انگاری‌های تک‌عنوانی؛ گسترش جرایم مانع و تأکید بیش از حد بر مفهوم خطر و احتمال ارتکاب جرم؛ عدم وجود مرزبندی مشخص و ملموس میان انگیزه و عقیده در جرم‌انگاری جرایم سیاسی؛ گسترش جرم‌انگاری جرایم با مسؤولیت مطلق و عدم توجه به وجود ارکان مسؤولیت کیفری و عناصر سه‌گانه جرایم در جرم‌انگاری عناوین جدید؛ جرم‌انگاری اعمال قابل‌گذشت؛ ورود بحث‌هایی چون ضمان و دیات در قانون مجازات اسلامی؛ درگیر کردن «بیشترین فضای جامعه» برای اعمالی که در «کمترین فضای اجتماعی» واقع می‌شوند؛ جرم‌انگاری عنوان واحد در موارد مختلف و همپوشان، به‌ویژه در مورد جرایم رایانه‌ای و عناوین جدید؛ مجازات‌های شدید برای اعمال ساده و عدم در نظر گرفتن اصل تناسب ارزش کیفری عمل و چگونگی و میزان دخالت حقوق کیفری؛ همپوشانی در عناوین مدنی و کیفری؛ استفاده از مجازات‌های احاله‌ای و ارجاعی و عدم توجه به مبانی جرم‌انگاری هر عمل خاص و ارزش آن و استفاده از نوعی قیاس؛ پوشش دادن اکثریت جامعه برای اعمالی که به ندرت واقع می‌شوند؛ گسترش جرم‌انگاری جرایم مربوط به حالت، چون اعتیاد؛ عدم توجه به رکن روانی در مسؤولیت کیفری و جرم‌انگاری غیر دقیق‌تبانی، شروع به جرم و جرایم سازمان‌یافته؛ عدم توجه به فلسفه جرم‌انگاری در جرایمی چون عدم پرداخت نفقه؛ کیفری کردن قانون چک؛ عدم توجه به اصل حمایت کیفری برابر، بر اساس اصل برابری ارزش‌ها و عدم توجه به اصل عمومیت قانون جزایی؛ پیروی نکردن قانون از یک فلسفه‌ی واحد در جرم‌انگاری اعمال مختلف؛ ابهام در مصادیق عمل جزایی و نبود تعریف مشخص برخی جرایم؛ گسترش دایره اختیارات پلیس در تعیین مصادیق عمل مجرمانه و متعدد بودن مراکز وضع و تصویب قانون جزایی را می‌توان برشمرد (حاجی ده‌آبادی و فلاحی، ۱۳۹۱، ص ۴-۵).

### پ) کمال‌گرایی کیفری و جرم‌انگاری

تاریخ بیانگر آن است که در تفکر سیاسی غرب، کمال‌گرایی حاکمیت کاملاً سابقه داشته است. به‌عنوان مثال هزاران سال قبل ارسطو معتقد بود که پلیس، محلی است که در آن مردمان فضائل (Virtues) و کمالات را از طریق گروه‌های اجتماعی و نهادهای سیاسی کسب می‌کنند (Chan, 2000, p. 6). پلیس (شهر) و دولت نیز وظیفه دارد چنین نهادهای سیاسی و اجتماعی را پشتیبانی کند تا آن‌ها به بهترین نحو زندگانی خوب شهروندان را تضمین کنند (Ibid). این مسیر با احیای سنت ارسطویی و جریان فکری نوارسطوئیان در دنیای مدرن مورد توجه قرار گرفت. این رویکرد حتی در درون دولت‌های لیبرال نیز ریشه دوانید و عده‌ای از درون سنت لیبرالی، کمال‌گرایی را ترویج نمودند. کمال‌گرایان در دولت‌های مدرن بیشتر توان خود را صرف استدلال علیه منتقدین و علیه مکتب بی‌طرف‌گرایی اخلاقی نمودند و لذا دلایل اثباتی در تأیید کمال‌گرایی کمتر شرح و بسط داده شد. این نویسندگان کمال‌گرایی و ترویج امر خیر را حالتی بدیهی و پیش‌فرض (Default Position) زندگی اجتماعی در نظر می‌گیرند و اتخاذ رویکرد فضیلت‌گرا را، مگر درحالی استثنائی که جریانی علیه آن برپا شده باشد، امر طبیعی در اجتماع می‌دانند (امیری صفت، ۱۳۸۷، ص ۷۷).

از نگاه کمال‌گرایان جامعه مدنی و حکومت با یکدیگر پیوند و وابستگی دارند. آن‌ها در موضوع واحد با مشکلات مشابهی مواجه‌اند و هر دو به دیگری جهت حل این مشکلات نیازمند هستند. بدین ترتیب جامعه نیازمند حکومت است تا این کاستی‌ها را جبران کند و خود حکومت نیز برای ایجاد توازن و محدود کردن قدرت عظیمش به‌نوبه خود نیازمند جامعه‌ی مدنی ارزش‌مدار و قوی است (Chan, Ibid, p. 30). علاوه بر این، درست همان‌گونه که حکومت تأثیر زیادی بر زندگی‌های اتباعش بر جای می‌گذارد، جامعه نیز می‌تواند چنین تأثیری داشته باشد. بدین نحو که اشخاص و اخلاقیات ارزشمند به‌خوبی مستعد متأثر شدن از سوی جامعه هستند و لذا هر دو نیازمند پایش از طریق نظارت جمعی‌اند. به دلیل این تأثیر و آسیب‌پذیری دوجانبه، حکومت برای رسیدن به اهداف کمال‌گرایانه خود نیازمند استخدام ابزار پشتیبانی است (Ibid, p. 31).

در مباحث فوق اشاره کردیم که کمال‌گرایان، میان ابزارهای قهری و غیر قهری حکومت در نهادینه‌سازی فضائل، قائل به تفکیک می‌شوند و بر اساس این‌که اعمال و پیاده شدن الگوی کمال مبتنی بر چه ابزاری باشد، دوگونه کمال‌گرایی قهری و غیرقهری طرح می‌شود. یکی از ابزارهای قهری، «اجبار و الزام» است که «تضمین انجام یا ترک فعل امر یا نهی شده توسط تدوین قانون کیفری است؛ از طریق تهدید به مجازات قانونی» (هارت، ۱۳۸۸، ص ۹۰). اجبار، گزینه‌های در دسترس فرد را تقلیل می‌دهد. این کار از راه پیوند عامدانه هزینه‌های غیرقابل تحمل به گزینه‌های در دسترس و قابل انتخاب انجام می‌شود که در صورت نبود این هزینه‌ها، اقدام به

گزینه‌های یادشده ممنوعه برای فرد جذاب می‌بود. مجازات افراد بزهکار صورتی از ابزارهای قهری حکومت است. استفاده قانونی از زور به شکل‌های دیگری نیز متصور است که به منظور «ناممکن، مشکل یا ناکام ساختن نافرمانی از قانون و نه به عنوان مجازات» اعمال می‌شود. مصادره آلات جرم، بستن مکان‌های وقوع جرم از جمله مصادیق این نوع از اعمال زور برشمرده شده است» (همان). در مقام برشمردن انواع ابزارهای قهری لازم است به مفهوم دست‌کاری (دخل و تصرف) (Manipulation) نیز اشاره کرد که رز آن را همراه با مفهوم اجبار (Compulsion) به کار برده است. رز از نظر مفهومی میان اجبار و دست‌کاری قائل به تفکیک می‌شود. دست‌کاری هم مانع از انتخاب‌های فرد می‌شود؛ ولی طبق نظر رز بدون متأثرساختن انتخاب‌های او مسیری را که فرد از رهگذر آن به تصمیم و نتیجه می‌رسد و ترجیحات خود را شکل می‌دهد یا اهدافی را می‌پذیرد، تحریف می‌کند (Raz, 1986, p. 377-378).

کمال‌گرایی کیفری در تلاش است تا به مدد حقوق کیفری و با اهرم‌هایی که در اختیار دارد، التزام به فضائل سلبی اخلاقی<sup>۱</sup> که غالباً توأم با ترک فعل‌اند، مانند اجتناب از قتل، تجاوز به عنف، تقلب، خیانت در امانت، افترا و خیانت به همسر، را تلقین و تضمین کرده و شهروندان را به افرادی کاملاً قانون‌مدار تبدیل نماید. بدین ترتیب، هدف اصلی رویکرد کمال‌گرایی کیفری، تمسک به اصل محدود کننده آزادی در راستای تکامل شخصیت و تعالی امیال شهروندانی که مشمول حقوق کیفری هستند، می‌باشد و طرفداران این نظریه معتقدند با اتخاذ این روش، مردم به شهروندان بهتر و با فضیلت‌تری تبدیل خواهند شد. اگر ما اجازه دهیم که حقوق جزا نقشی را حداقل در ترویج و اشاعه «فضائل حداقلی ترک فعل»، مانند ممنوعیت از قتل و تجاوز داشته باشد، اما در فضائل دشوارتر، ظریف‌تر و پیچیده‌تر، مانند نزاکت و احسان کردن، نقشی نداشته باشد، الگویی که از کمال‌گرایی حقوقی بر می‌آید این است که حقوق جزا صرفاً می‌تواند قواعد منطبق با فضیلت را تقویت و ترویج دهد. کمال‌گرایی قانونی غالباً تعهد بر ترک فعل را به اجرا درمی‌آورد که محدود کننده قلب و خشونت است؛ اما نه به این منظور که بزه‌دیده را از صدمه/ضرر حفظ کند، بلکه با این هدف که حداقل شرایط بالغانه فضائل اجتماعی را در جامعه نهادینه کند (Fienberg, Ibid, p. 284).

برخی نویسندگان نیز کمال‌گرایی قهری را به دو قسم بخش کرده‌اند: ۱. کمال‌گرایی بازدارنده (Perfectionism Prohibitive)، یعنی استفاده از ابزارهای اجبارآمیز حکومت، برای مجازات مرتکبان جرایم کمال‌گرایانه (به عنوان نمونه کیفر دادن مرتکب جرم همجنس‌گرایی، اعمال مجازات نسبت به سقط جنین عمدی، تنبیه و کیفر دو همسری یا چند همسری، کیفر ازدواج‌هایی که برخلاف شئون رایج و رفتار اخلاقی هستند، مجازات قماربازی و قتل از روی ترحم از جمله این جرائم می‌باشند) (جلیلی، ۱۳۹۳، ص ۵۳)؛ ۲. کمال‌گرایی اجبارکننده (Perfectionism

1. Minimal negative virtues

(Mandatory)، به معنای استفاده از ابزارهای اجبارآمیز حکومت به منظور الزام اشخاص به مشارکت فعالانه در اقدامات کمال‌گرایانه (مثلاً اجبار افراد خاطی به شرکت در مراسم کلیسا و برنامه‌های مذهبی). در واقع نظام قانونگذاری، در برخی اعمال، به رغم عدم ارتباط آن‌ها با اصل ضرر یا مزاحمت دیگری، حمایت کیفری را موجه و ضروری می‌داند. از جمله دلایل این طیف فکری نیز، ارتقا و تکامل بخشیدن به شخصیت انسان‌ها، الزامی نمودن اخلاق و حمایت از شیوه سنتی زندگی جامعه می‌باشد (Fienberg, 1987, p.34). دلائلی که به هر حال در صورت فقدان هر نوع تهدیدی به منافع دیگری و عدم حصول سایر معیارهای الزامی موجود در اصول ضرر و منع ایجاد مزاحمت برای غیر، قابل استناد خواهند بود. از نگاه کمال‌گرایان کیفری قوانینی چون جرم‌انگاری و ممنوعیت مصرف مواد مخدر یا ممنوعیت قمار بازی، می‌توانند زمینه انتخاب‌های بهتر خود آئین فرد را فراهم آورند. به عبارتی اگر فرد مصرف مواد مخدر یا قمار بازی را کنار بگذارد، رهایی فرد از این امور مخرب، بستری را فراهم می‌کند تا شخص در آینده زندگی خود آئینی را تجربه نماید؛ هنگامی که وی دیگر معتاد به مواد مخدر یا قمار باز نباشد، این زمینه فراهم است؛ حتی اگر از سر اجبار باشد (Sher, 1997, p.69).

در رابطه با این برخورد کیفری، نباید از نظر دور داشت که جوهر وجود آدمی آن است که قائم به ذات باشد؛ یعنی موجودی که خود، ارزش هایش را درک و تعیین کند. در این هنگام چیزی بدتر از آن نخواهد بود که با انسان به گونه‌ای رفتار شود که گویی قائم به ذات نیست، بلکه در حد یک شی و در شمار دیگر اشیا تنزل یابد و دست خوش تأثیر عوامل و موجباتی باشد که او را به این سو و آن سو می‌برند و اسیر محرک‌های خارجی می‌دهند، در واقع نفی جوهر انسانی و کرامت ذاتی او و وعید بر او فرمان می‌رانند. مداخله در کار انسان‌ها و سوق دادن آنان به سوی هدف‌هایی که دیگران به عنوان مصلح اجتماعی برای او تشخیص می‌دهند، در واقع نفی جوهر انسانی و کرامت ذاتی او و او را به شکل شئی بی‌اراده، در آوردن است (قماش، همان، ص ۱۴۹). این تجویز و اباحه استعمال ابزار قهری در کسب فضیلت، یادآور تئوری پدرسالاری کیفری و اخلاق‌گرایی قانونی در التزام به ارزش‌های اخلاقی است؛ که در ادامه به این مهم بیشتر خواهیم پرداخت.

### ۱. کمال‌گرایی کیفری و پدرسالاری کیفری

اصل پدرسالاری یا حمایت‌گرایی کیفری (Criminal Paternalism)، از سوی بسیاری از تحت عنوان «چیزی که به دولت مربوط نیست» کنار گذاشته شده و مشخصاً در تعارض با اصل ضرر در جرم‌انگاری و ایجاد محدودیت بر آزادی فردی شناخته می‌شود؛ اما حقوقدانانی که در توجیه جرم‌انگاری به اصل پدرسالاری جزایی استناد می‌کنند، معتقدند در این رویکرد، دخالت دولت در امور شهروندان برای جلوگیری از ایراد ضرر به خودشان صورت می‌پذیرد و قانونگذاران هیچ حکومتی را

نمی‌توان یافت که دخالت‌هایی از این نوع را در زندگی شهروندان خود روا نداشته باشند؛ چرا که این محدودیت افراد به بهای سلامتی و رفاه شهروندان و به نفع خود ایشان است و بنابراین جرم‌انگاری این‌گونه جرائم بر اساس منطق فوق، جازت تلقی می‌گردد (فاخری، ۱۳۹۰، ص ۲۰).

درحقیقت در این نوع مداخله هدف، کمک‌های اجتماعی دولتی به شهروندان نیست، بلکه هدف تحمیل «صلاح ساختگی» به فرد یا پیشگیری از ورود ضرر به اوست. مقصود از ساختگی این است که این قانون‌گذار است که خود در مقام تشخیص نفع و ضرر فرد برآمده و آن را با استخدام زور و اجبار بر فرد الزام می‌کند؛ لذا طبیعی است که امکان دارد شهروندان نسبت به مداخله‌های کیفری دولت بد بین و با آن مخالف باشند (Haybron, 2007, p 25). با این مقدمه در می‌یابیم که در حوزه‌های مشخصی ممکن است، کمال‌گرایی کیفری و پدرسالاری کیفری با یکدیگر هم‌پوشانی نموده و بر هم انطباق داشته باشند. در این شرایط، الگوی کیفری پیشنهادی هر دو رویکرد در قبال رفتارهای انحرافی شهروندان در حوزه اخلاق و فضائل انسانی و تحدید سلامت اخلاقی اجتماع، تقابل شدید و جرم‌انگاری بوده و ساز و کار قهر و اجبار، ابزار مقابله با آن رفتارها در هر دو مکتب می‌باشد. توضیح آن‌که مطابق پدرسالاری اخلاقی، افراد از آسیب رساندن به اخلاق خودشان بازداشته می‌شوند؛ به عنوان مثال ممنوعیت هرزه‌نگاری مطابق با پدرسالاری کیفری توجیه می‌شود (Feinberg, Ibid, p 12). در این حالت با نوعی پدرسالاری اخلاقی مواجه هستیم که با دخالت در حقوق و آزادی‌های اشخاص، سعی دارد در جهت حمایت از پرورش اخلاقی شهروندان، گام بردارد (یزدیان جعفری، ۱۳۹۴، ص ۷۱). دقت در این مطلب، ارتباط تئوری پدرسالاری اخلاق‌گرایانه و اخلاق‌گرایی قانونی را، با نظریه کمال‌گرایی و فضیلت‌گرایی به روشنی نشان می‌دهد و حاکی از وجود هم‌پوشانی‌هایی میان این دیدگاه‌ها، در موضوع الزام به کسب فضیلت و پاسداری از اخلاق است و تاکید بر این مهم که تدوین قوانین کیفری باید در ارتباط با ارتقا و حمایت از شخصیت اخلاقی جامعه صورت گیرد.

## ۲. کمال‌گرایی کیفری و اخلاق‌گرایی قانونی

یکی از اصولی که به منظور توجیه مداخله کیفری در حوزه‌ی جرم‌انگاری مطرح شده است، «اخلاق‌گرایی قانونی» (Legal Moralism) می‌باشد. این نظریه در پی اصالت بخشیدن به اخلاق به ما هو اخلاق است؛ طبق این اصل، ما دیگر زیان رساندن و ایراد ضرر به دیگری را تنها ملاک و معیار انحصاری جرم‌انگاری نمی‌دانیم، بلکه به این خاطر که نفس عمل خطاکارانه مخالف و مغایر با اخلاق است، آن را قابل مجازات دانسته و دولت را محق می‌دانیم که، نه صرفاً به خاطر حفظ امنیت و محافظت از افراد، بلکه حتی به «صرف ذاتاً غیراخلاقی بودن یک عمل» آن را جرم‌انگاری نماید؛ حتی اگر منجر به اضرار یا مزاحمت غیرنشدنی باشد (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۹۲، ص ۵۰).

توجیه جرم‌انگاری در این نظریه، به‌کارگیری سازوکار جرم‌انگاری برای صیانت از جامعه از طریق حفظ اخلاق متعارف آن، یعنی اخلاق مورد حمایت عموم و اکثریت غالب است. این نظریه با فرض رابطه‌ضروری میان بقای جامعه و بقای اخلاق متعارف آن، معتقد است که قانون تا آنجا فرد را آزاد می‌گذارد که احکام اخلاق رایج در جامعه را نقض نکند. در غیر این صورت، عمل فرد جرم و قابل مجازات است (راسخ، ۱۳۸۷، ص ۱۴). اعتقاد به این شکل از ارتباط حقوق کیفری با اخلاق، یعنی لزوم جرم‌انگاری رفتار ناقض ارزش اخلاقی، مجادلاتی را میان اندیشمندان برانگیخته است. این موضوع متمرکز بر این پرسش است که آیا وضعیت یک هنجار اخلاقی برای توجیه الزام آن از طریق حقوق کیفری معتبر و کافی است؟ امری که اغلب به عنوان مسئله مشروعیت «جرائم مبتنی بر گناه» یا «جرائم بدون بزه‌دیده» مطرح می‌شود. آیا غیر اخلاقی بودن یک رفتار، برای غیر قانونی بودن آن ضروری است یا خیر؟ (Alexander, 2003, p132).

در دیدگاه اخلاق‌گرایان کیفری، ضرورت بکارگیری کیفر در مقابله با اعمال غیر اخلاقی و رفتارهای بد و نادرست، صرف نظر از هر نوع رابطه سببیت آن رفتار با ضرر، دارای اثر بازدارندگی است؛ و یکی از مهم‌ترین تکیه‌گاه‌های دولت برای برخورد با اقدامی است که منجر به ظهور بی‌اخلاقی، شده است (Fienberg, Ibid, p 39)؛ پس جرم‌انگاری یک رفتار ذاتاً غیر اخلاقی مشروع است، حتی اگر موجب ضرر یا مزاحمت برای دیگران نشده باشد. در عین حال در مفهوم موسع اخلاق‌گرایی قانونی، حمایت قانون‌گذار کیفری در طیفی متنوع تر قرار دارد و «حمایت از ارتقا و تکامل شخصیت انسانی»، الزامی نمودن اخلاقیات و حفاظت از شیوه صحیح زندگی در توجیه مداخله کیفری دولت، پذیرفته شده است (جلیلی، ۱۳۹۳، ص ۱۰). بدین ترتیب اخلاق‌گرایی قانونی در مفهوم موسع خود به کمال‌گرایی کیفری بسیار نزدیک خواهد بود، چرا که در این اندیشه هم حکومت، با قدرت مطلق خود (باور حاکمیت مبنی بر این که فقط زمانی افراد از حیث اخلاقی و شرافت نفسانی رشد می‌کنند که در دو راهی خیر و شر، راه خیر و سعادت را انتخاب نمایند)، شهروندان را به سوی انتخاب راه خیر و کمالات اخلاقی، ولو با توسل به ابزار قهری و جرم‌انگاری، راهبری می‌کند و این منش و سیاست را به منظور تضمین تعالی و تکامل اشخاص و توجه دادن ایشان به کسب فضیلت‌های اخلاقی، در پیش می‌گیرد.

### ت) انتقادات وارد بر کمال‌گرایی کیفری

پس از نگاهی تفصیلی به خاستگاه و مبانی فلسفی نظریه، اجمالاً برخی «انتقادات و ایرادات» وارد بر نظریه کمال‌گرایی قهری را به شرح زیر برمی‌شمریم:

**اول.** باید توجه داشت که ابزار کیفر این قابلیت را دارد که منجر به تضعیف حقوق و آزادی‌های قانونی شهروندان شود و هزینه‌هایی چون احساس ترس و نا امنی، حضور پررنگ پلیس در قلمروهای مختلف زندگی و امنیتی شدن حوزه‌های مختلف حیات خصوصی و اجتماعی مردم را به همراه داشته باشد. بسط و گسترش نقش «فضیلت‌گرایی» در جرم‌انگاری و تحمیل کیفر و در همین ارتباط دخالت کیفری در اعمالی که شاید حاوی «ضرر معنوی و اخلاقی جزئی یا دوری» هستند، از دیگر عواقب کمال‌گرایی کیفری است. اعتقاد به وجود کارکرد اخلاقی و ارزشی برای حقوق کیفری بطور افراطی، دور شدن از معیارهای عینی و ترجیح ضابطه‌های ذهنی در جرم‌انگاری، افزایش تعداد جرائم بر اساس بزرگ کردن نقش حمایتی حقوق کیفری از اخلاق و هنجارهای دینی و گسترش دایره جرم‌انگاری به نام حمایت از امر خیر و احیانا شیوع ظاهر سازی میان شهروندان، از آثار سوء این شیوه از فضیلت‌گرایی در جامعه می‌باشد.

**دوم.** کمال‌گرایی کیفری دربردارنده نوعی تبعیض نسبت به شهروندان است. چراکه نقطه مقابل تکررگرایی اخلاقی است که مورد احترام جوامع لیبرال می‌باشد و مستلزم اولویت حق و عدالت بر امر خیر و ذاتاً اخلاقی است: اگر شأن اخلاقی برابری به همه انسان‌ها در ساختارهای سازمان دهنده یک جامعه اعطاء شود و «تصورات متعددی از ارزش» وجود داشته باشد که هر یک از آن‌ها از یک دیدگاه یا دیدگاه دیگری معتبر باشند، آن‌گاه عدالت ایجاب می‌کند که حق و عدالت، یعنی اصول حاکم بر روابط اجتماعی، بر حمایت از ارزش یا مجموعه‌ای از ارزش‌ها برتری داشته باشد. زیرا در غیر این صورت، از ارزش‌های «یک گروه خاص» که غالباً باب طبع حاکمیت است، حمایت می‌کنیم؛ در حالی که این گروه خاص خود دارای شأن اخلاقی برابری، نسبت به دیگر گروه‌های رقیب است و با انجام این کار، یعنی حمایت از ارزش‌های یک گروه خاص، برابری شئون را زیر پا گذاشته ایم. برابری‌ای که مستلزم آن است که دو گروه در موضع واحد، نسبت به آن دو ترجیح بلامرجه صورت نگیرد. بنابراین، انسان‌ها را برابر تلقی کردن و رخصت دادن به التزام‌های ارزشی متعدد، مستلزم این است که ما جامعه‌ای را متناسب با اصول عدالت به وجود آوریم که در باب التزام‌های ارزشی شهروندان کاملاً بی‌طرف باشد (حیدری، ۱۳۹۰، ص ۵۶). حمایت و دفاع از یک تصور خاص از «امر خیری» که اشخاصی در آن سهمیم نیستند، نشان از آن دارد که ما اهتمام کمتری نسبت به باور و استعداد آن افراد قائلیم.

**سوم.** کمال‌گرایی کیفری نافی «خویش‌فرمانی» شهروندان خواهد بود. می‌توان ایراد کرد که بسیاری از فعالیت‌هایی که معمولاً نامطلوب تلقی می‌شوند و در معرض اقدامات کیفری حاکمیت قرار دارند، از جنس بزه‌هایی چون استعمال مواد مخدر یا قماربازی نمی‌باشند و فاقد تأثیر تحدیری یا تخریبی فاحش بر روی قابلیت کلی فرد، برای انتخاب‌های خود آئین هستند. ریشه این مطلب



از آنجاست که کمال‌گرایان، خودآئینی را یگانه خیر یا بهترین خیر و یا پیش شرط لازم برای دیگر خیرها نمی‌دانند و از این رو، استفاده حکومت از ابزارها مجازات را برای تحقق دیگر خیرها تجویز می‌کنند؛ و لذا این مشی درنهایت، منجر به ایجاد زمینه نقض خود آئینی و تحدید انتخاب‌های در دسترس افراد می‌شود.

**چهارم.** در مقام نقد رویکرد کمال‌گرایی قهری، برخی شک‌گرایان توجیه اخلاقی نیز با طرح این ادعا که امکان توجیه افراد در باور به ارزش‌های اخلاقی میسر نخواهد شد و با تکیه بر نظریات شناختی و رد امکان شناخت این مفهوم که «ارزش‌های اخلاقی ذاتی، حقیقتی موجود هستند»، هر گونه درک و دریافتی نسبت به آن چه که اخلاقاً صواب یا نا صواب است را مردود می‌دانند. نیز ادامه می‌دهند که داوری‌های اخلاقی شهروندان بیش از آن که نمایان‌گر یک قضاوت اخلاقی عادلانه و بی‌طرفانه باشد، نمودی از ظهور احساسات و عواطف و مفروضات ذهنی افراد جامعه است (جلیلی، ۱۳۹۳، ص ۲۲). از سوی دیگر باید دقت داشت در مورد فضیلت‌گرایی شهروندانی که به واسطه‌ی ترس از مجازات، از ارتکاب رفتارهای غیر اخلاقی اجتناب نموده‌اند تا در مسیر سعادت قدم بگذارند، نیز تردید وجود دارد و این واکنش حاکی از نوعی تظاهر اخلاقی است تا تقید اخلاقی و چنان چه کیفر هم منجر به بازداری افراد از ارتکاب این اعمال نباشد؛ در این صورت ادامه آن با هدف ممانعت افراد از ارتکاب رفتار غیر اخلاقی بلا وجه خواهد بود.

### ث) جلوه‌های کمال‌گرایی کیفری در حقوق کیفری ایران

نگاهی به قوانین و مقررات کیفری در کشورمان در بازه زمانی ۱۳۵۸ تاکنون، حاکی از آن است که در مقوله‌های متنوع دین، اخلاق، علم، فرهنگ و هنر جرم‌انگاری‌های متعددی صورت گرفته و گاهی نهادهای خاصی نیز جهت رسیدگی به این قبیل تخلفات تعریف شده‌اند. از آن میان می‌توان به مواردی چون قانون ممنوعیت به کارگیری تجهیزات دریافت از ماهواره، قانون نحوه مجازات اشخاصی که در امور سمعی و بصری فعالیت غیرمجاز می‌نمایند، قانون مبارزه با مواد مخدر، قانون جرائم رایانه‌ای، قوانین مختلف صیانت از حجاب و عفاف، مقرراتی در خصوص فیلترینگ برخی شبکه‌های اجتماعی، قوانین در راستای نهادینه‌سازی امر به معروف و نهی از منکر و اخیراً نیز قانون افزایش نرخ باروری و پیشگیری از کاهش رشد جمعیت در مجلس شورای اسلامی اشاره نمود؛ مقرراتی که در مواردی مجازات اعدام را برای مرتکب از باب افساد فی الارض در نظر گرفته‌اند.

این شیوه ایجاد محدودیت‌های گسترده بر رفتار شهروندان و بر ابزارهای نوینی که امکان و قابلیت بهره برداری‌های دوگانه دارند، بیانگر صبغه‌ای کمال‌گرایانه در تعیین این ضوابط است. رویکردی که صرف نظر از بعد واقع بینی و جامعه پذیری آن، با شاکله‌های فقهی نیز هماهنگی

نداشته و از این حیث قابل انتقاد و محل تأمل است. جرم انگاری اعمال و سکناات شهروندان در حوزه مباحات، بدون رعایت ضوابط و اقتضاءات دقیق آن و بر پایه چاره‌جویی‌های شتابزده، صرف نظر از آسیب‌های اجتماعی ناشی از آن و تولید قوانین بعضاً متروک، از حیث توفیق عملی نیز با تردید مواجه است.

در مسیر رشد فضائل و تقویت التزام به ارزش‌های اخلاقی، توجه به سطوح مختلف عناصر و شرایط احکام و نیز محدودیت‌های حاکم بر دایره حدود الهی، تشویق به ورع و پرهیزگاری و توجه به داشتن نیت خالص و خدایسندانه در انجام اعمال خیر می‌رساند که برخی از سطوح حفظ نفس و رشد و تعالی آن در حوزه‌ی اخلاقیات، بر پایه آموزش، تعلیم و تمرین و تذکر و نصیحت و نهادینه شدن درونی التزام به اخلاقیات و فضائل انسانی و بر وجه استمرار و استقرار است و به وضوح «مداخله کیفری دولت در این امور»، به عبارتی فضیلت‌گرایی کیفری، ناکارآمد و نافی ارزش‌های معنوی تحصیل شده است. توجه به امور فوق‌الذکر می‌تواند منجر به پیشگیری از فربه‌تر شدن مدل جرم‌انگاری در نظام حقوقی اسلامی گردد و این مدل را با رویکردی متفاوت، معقول، دارای پذیرش اجتماعی و جامعه‌پذیری مطلوب‌تر و نزدیک‌تر به بعد رحمانی آن معرفی نماید. در سطح خرد فردی و جمعی، باید به تولید فرهنگ ارشاد مشفقانه، پرهیز از بدبینی و افترا زنی، تقویت مدارای رفتاری و احساس تعهد نسبت به شهروندان و مخاطب شناسی، در نظر گرفتن احتمال تاثیرگذاری، نبود خطر جانی و اقدام لسانی و اهتمام به نشان دادن گروه‌های مرجع مناسب به تناسب شرایط مخاطب، توجه و اهتمام کارآمد شود.

بدین ترتیب، به جای افزایش مقررات هزینه‌بر و انتشار فرامین آمرانه و قهری، در تحقق و نهادینه‌سازی ارزش‌ها و اجرای قوانین مصوب کنونی کشور در این حوزه، شایسته است همان «اصول اخلاق اسلامی» رعایت شوند. برخی از این اصول عبارتند از: مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی، تقدم پیشگیری و پرهیز از مچ‌گیری، اجتناب از ذهن‌خوانی و تجسس در حوزه خصوصی افراد، جلوگیری از انباشت تخلفات و پرونده‌سازی جزایی و در مقابل ابتنای بر مدارا و باور به جایز الخطا بودن انسان، رعایت اصول روان‌شناختی اصلاح‌گر و افزایش دهنده ظرفیت انسانی و پرهیز از برچسب‌زنی، آگاهی بخشی و معرفت‌افزایی نسبت به هم‌وطنان، رعایت تفاوت‌های انسانی، محیطی و تربیتی اشخاص و پرهیز از یکسان‌نگری؛ چراکه می‌دانیم، التزام به ارزش‌های اخلاقی هنگامی به‌خوبی زبینه شهروندان اجتماع و تحسین‌برانگیز خواهد بود که مبتنی بر فهم، خواست و درونی‌سازی این تعهد و منشأ از تأثیر مثبت فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انتخابی مردم باشد؛ و به جهت هراس از تحمل کیفر یا اعمال محرومیت‌های اجتماعی صورت نپذیرد.

### نتیجه‌گیری

دانستیم که بر اساس نظریه‌ی کمال‌گرایی شهروندان به گذران یک زندگی ارزشمند علاقه‌مندند و نوعاً برای افراد اجتماع برخورداری از زندگی مطلوب اهمیت دارد. از سویی، موجودیت حکومت برای کمک به اشخاص جهت تعقیب علایقشان و بهره‌مندی از زندگی فضیلت‌مندانه است؛ لذا طبیعی به نظر می‌رسد همان‌گونه که حکومت در خصوص مسائلی چون نظم، امنیت، بهداشت و برقراری عدالت و حمایت از حقوق افراد مردمانش را یاری می‌کند، برای تحقق زندگی مطلوب نیز یاریگر آنان باشد. به دیگر سخن، نظر به قابلیت بالای حکومت بر اثرگذاری نسبت به زندگی افراد جامعه، سزاوار است سنجی از حکومت‌داری برگزیده شود که شرایطی را ترویج کند تا شهروندان برای گذران یک زندگی ارزشمند، قادر باشند. برای نیل به این مهم دولت‌ها ابزارهای متنوع قهری و غیر قهری را در اختیاردارند و مسئله مهم در ارتباط با حوزه اعمال قدرت و احتمال تحدید حقوق و آزادی شهروندان، هنگامی رخ می‌نماید که دولت‌ها جهت بسط اخلاقیات و ارزش‌های کمال‌گرایانه، متمسک به حقوق کیفری و تحمیل مجازات می‌شوند. یکی از دلایل عمده توسل به کمال‌گرایی کیفری از سوی دولت‌ها این است که گاهی حاکمیت‌ها، حقوق کیفری را به‌عنوان آسان‌ترین و مقتدرترین ابزار کنترل و نظارت و نهادینه‌سازی اخلاق، فضیلت، علم‌آموزی و پرهیزگاری در جامعه به کار می‌گیرند و در میان راه‌کارهای مختلف و امکانات و تمهیدات متنوع دیگر، جرم‌انگاری و مجازات، جزو اولین راه حل‌هایی است که در حل معضلات و آسیب‌های اجتماعی به آن روی می‌آورند. باید دقت و توجه داشت که ابزار کیفری این قابلیت را دارد که منجر به تضعیف حقوق و آزادی‌های قانونی شهروندان شود و هزینه‌هایی چون احساس ترس و نا امنی، حضور پررنگ پلیس در قلمروهای مختلف زندگی و امنیتی شدن حوزه‌های مختلف حیات خصوصی و اجتماعی مردم را به دنبال داشته باشد. همچنین، بسط و گسترش نقش «فضیلت‌گرایی» در جرم‌انگاری و تحمیل کیفر و در همین ارتباط دخالت کیفری در اعمالی که شاید حاوی «ضرر معنوی و اخلاقی جزئی یا دوری» هستند، از دیگر عواقب کمال‌گرایی کیفری است.

اختلاف نظر در معنای کمال و سعادت نیز چالشی فراوی کمال‌گرایان است. نباید از نظر دور داشت که با تغییر مطالبات عمومی مردم و فضای غالب اجتماعی و فرهنگی، ممکن است حاکمیت برداشت خود از کمال را تغییر دهد. برای نمونه، جرم‌انگاری رفتارهایی که سال‌ها درون یک نظام کیفری جرم تلقی نمی‌شده است و شهروندان مجاز به چنان رفتاری بوده‌اند، مواردی مانند استعمال وسایل جدید صوتی تصویری یا استفاده شهروندان از برخی شبکه‌های اجتماعی در فضای مجازی و استفاده از ماهواره و سپس آن اعمال بنا به ملاحظات چون تامین سعادت و حرکت به سوی زندگی مطلوب ممنوع اعلام می‌گردد، مصادیقی از این دستند. بدین ترتیب، پیاده کردن

کمال در معنایی که از آن یاد شد، امری مدرج و تشکیکی و بر پایه برداشت‌هایی لغزنده خواهد بود. اعتقاد به وجود کارکرد اخلاقی و ارزشی برای حقوق کیفری بطور افراطی، دور شدن از معیارهای عینی و ترجیح ضابطه‌های ذهنی در جرم‌انگاری، افزایش تعداد جرائم بر اساس بزرگ کردن نقش حمایتی حقوق کیفری از اخلاق و هنجارهای دینی و گسترش دایره جرم‌انگاری به نام حمایت از امرخیر و احیانا شیوع ظاهر سازی میان شهروندان، از آثار سوء این شیوه از فضیلت‌گرایی در جامعه می‌باشد. پیشنهاد می‌گردد و خردمندان خواهد بود که حاکمیت، کمال‌گرایی خود را به سمت و سوی گزینه‌های ارزشمند و مسالمت‌آمیزی چون تاسیس مدارس دولتی، احداث پارک‌های عمومی، تشکیل مراکز فرهنگی، احیای بناهای تاریخی، افزایش امکانات علمی آموزشی، افزایش سواد رسانه‌ای و ایجاد کسب و کار و تهیه و توزیع فراگیر کالاها و خدمات، اهتمام نماید و به جای استخدام ابزار قهری و برخورد‌های کیفری، از ناامن نمودن عرصه عمومی اجتناب کند؛ به‌ویژه این که در عمل گاهی این کنش‌ها، واکنش‌های معکوس به همراه داشته و تولید مقرراتی با جامعه‌پذیری کم و محدود در پی داشته است.

## منابع

### الف) فارسی

۱. اکلشال، رابرت (۱۳۸۵)، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه محمد قاندر، چاپ سوم، تهران، نشر مرکز.
۲. امیری صفت، مهدی (۱۳۸۷)، بنیادهای فرآیندهای تصمیم‌گیری سیاسی در جوامع متکثر، پایان‌نامه ارشد علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس.
۳. برهانی، محسن (۱۳۸۸)، تاثیر نظریه‌های اخلاقی بر حقوق کیفری (با تأکید بر حقوق ایران)، رساله دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق پردیس قم، دانشگاه تهران.
۴. جلیلی، هانیه (۱۳۹۳)، مبانی اخلاق‌گرایی قانونی و بازتعریف آن در نظام کیفری ایران، پایان‌نامه ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران.
۵. جوادی، محسن (۱۳۸۴)، «کمال‌گرایی یا تکلیف‌گرایی»، مجله بازتاب اندیشه، ش ۶۷، ص ۹۷-۱۰۲.
۶. حاجی ده‌آبادی، احمد و حاجی ده‌آبادی، محمدعلی و یوسفی، محمد (۱۳۹۲)، «بررسی مبنای ضرر در جرم‌انگاری تجاوز جنسی با رویکردی به فقه امامیه»، مجله پژوهشنامه حقوق کیفری، سال چهارم، ش ۲، ص ۳۵-۶۵.
۷. حاجی ده‌آبادی، احمد و فلاحتی، احمد (۱۳۹۱)، «ترسیم و تحلیل مدل جرم‌انگاری ضرورت‌مدار»، مجله دوفصلنامه علمی ترویجی علامه، ش ۳۹، ص ۲-۴۶.
۸. حیدری، جواد (۱۳۹۰)، خویشتن‌داری معرفتی در مواجهه با تکثر؛ مطالعه تطبیقی رالز و نیگل، رساله دکتری علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس.
۹. ساندل، مایکل (۱۳۷۴)، لیبرالیسم و منتقدان آن، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۰. سویفت، آدام (۱۳۸۵)، فلسفه سیاسی، ترجمه پویا موحد، چاپ اول، تهران، نشر ققنوس.

۱۱. راسخ، محمد و رفیعی، محمد رضا (۱۳۸۹)، «سبب حکومت بازندگی مطلوب؛ نگرش به رویکرد بیطرفی»، نشریه علمی پژوهشی فقه و حقوق اسلامی، ش اول، ص ۱۰۹-۱۳۱.
۱۲. راسخ، محمد (۱۳۸۷)، حق و مصلحت، مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، چاپ سوم، تهران، طرح نو.
۱۳. رفیعی، محمد رضا (۱۳۹۰)، رویکرد نظام حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران به زندگی مطلوب، رساله دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق پردیس قم، دانشگاه تهران.
۱۴. فرح بخش، مجتبی (۱۳۹۲)، جرم انگاری فایده‌گرایانه، چاپ اول، تهران، نشر میزان.
۱۵. قماش، سعید (۱۳۹۱)، «کرامت انسانی مانع گسترش جرم انگاری»، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، سال اول، ش ۱ ص ۱۵۸-۱۳۷.
۱۶. مارتی، مری دلماس (۱۳۸۷)، نظام‌های بزرگ سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ اول، تهران، نشر میزان.
۱۷. محمودی جانکی، فیروز (۱۳۸۳)، «حمایت کیفری از اخلاق»، علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری) ش ۱، ص ۷۶۵-۸۰۰.
۱۸. مکنزی، ای‌ین (۱۳۸۵)، عرصه ایدئولوژی، ترجمه محمد فائز، درمقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی، چاپ دوم، تهران، مرکز.
۱۹. ملکیان، مصطفی (۱۳۷۹)، آراء اخلاقی و سیاسی مک اینتایپر، تهران، انتشارات بقعه.
۲۰. نوبهار، رحیم (۱۳۹۰)، «اصل کاربرد کمیته حقوق کیفری»، مجله آموزه‌های حقوق کیفری دانشگاه علوم اسلامی رضوی، دوره جدید، ش ۱، ص ۹۱-۱۱۴.
۲۱. هارت، هربرت (۱۳۸۹)، قانون، آزادی و اخلاق، ترجمه محمد راسخ، چاپ دوم، تهران، طرح نو.
۲۲. همپتن، جین (۱۳۸۵)، فلسفه سیاسی، ترجمه خشایار دیهیمی، چاپ دوم، تهران، طرح نو.
۲۳. یزدیان جعفری، جعفر و خیرمند، الهه (۱۳۹۴)، «پدرسالاری کیفری؛ مفهوم، انواع، مشروعیت و مصادیق آن در حقوق کیفری»، مجله حقوق اسلامی، ش ۴۵، ص ۶۷-۱۰۶.

## (ب) انگلیسی

24. Ackerman, Bruce (1980), *Social Justice in the Liberal State*, New Haven: Yale University Press
25. Alexander, Larry (2003), *The legal Enforcement of Morality*, Malden, Blackwell Publishing.
26. Alldridge Peter and Brants Christje (2001), *Personal Autonomy, The private sphere and the criminal law*, Hart publishing, Oxford, Portland Oregon.
27. Chan, Joseph (2000), *Legitimacy, Unanimity, and Perfectionism*", *Philosophy & Public Affairs*: 29, pp. 5-
28. Craig, Edward (1998), *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, New York, Vol 5.
29. Devlin, P (1965), *The Enforcement of Morals*, Oxford, Oxford University press.
30. Fienberg, Joel (1990), *The moral limits: Harmless Wrongdoing*, Vol 4, New York, Oxford University Press.
31. \_\_\_\_\_. Joel (1987); *Harm to Others; The moral limits of the criminal law*, New York, Oxford university press.
32. George, Robert (1993), *Making Men Moral*, Oxford, Oxford University Press.
33. Haybron, Daniel M. (2007), *Well-Being and Virtue*", in *Journal of Ethics & Social Philosophy*, Vol. 2, No.
34. Hurka, Thomas (1993), *Perfectionism*, New York, Oxford University Press.
35. Kymlicka, Will (1989), *Liberalism, Community and Culture*, Oxford: Clarendon, pp. 21-41.
36. Rawls, John (1971), *A Theory of Justice*, Cambridge, Mass: Belknap Press of Harvard University Press.
37. Raz, Joseph (1986), *The Morality of Freedom*, Oxford, Clarendon Press.
38. \_\_\_\_\_. Joseph (1988-89), *Facing Up: A Reply*, *Southern California L.R.* 62, PP. 1153-1235.
39. Sandel, Michael (1998), *Liberalism and the Limits of Justice*, (2th edition), Cambridge, Cambridge University Press.
40. Sher, George, (1997), *Beyond Perfectionism, Neutrality and Politics*, New York, Cambridge University Press.

41. Waldron, Jeremy (1988-89), *Autonomy and Perfectionism in Raz's Morality of Freedom*", Southern California Law Review, n: 62, pp. 1097-1152.
42. Wall, Steven (1998), *Liberalism, Perfectionism, and Restraint*, England, Cambridge, Cambridge University Press.